

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه
سال هشتم، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۹۷ هـ. ش / ۱۴۴۰ هـ. ق / ۲۰۱۸ م، صص ۷۱-۹۱

بررسی مضامین خطبه سیاسی انوشروان و مقایسه آن با نهج البلاغه^۱

وحید سبزیان پور^۲

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

حدیث دارابی^۳

دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

چکیده

یکی از خطبه‌هایی که در مطالعات ایران‌شناسی مورد غفلت قرار گرفته، خطبه‌ای سیاسی است که انوشروان در سال‌های پایانی حکومت خود، پس از استقرار صلح و آرامش، بیان کرده است. این خطبه، بخش‌های مختلفی دارد که محور اصلی آن، «مبارزه با هواهای نفسانی» یا «جهاد اکبر» است که در تعالیم اسلامی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. مصادیق هوای نفسانی که انوشروان آن‌ها را عامل تزلزل حکومت می‌داند، عبارت‌اند از: سخن‌چینی، حسادت، تفرقه، ظلم و ستم و برای اشاره به خطر نفس از تعبیری چون «أعدی عدوکم»، «أکبر أعداکم» و «عدوکم الباطن» یاد می‌کند. در مقابل اموری مانند رعیت‌دوستی، وحدت و اتحاد، توجه به نیازمندان، احترام به همسایگان، دوستی و محبت، پابندی به عهد و پیمان و... را موجب استحکام حکومت‌ها می‌داند. هدف از پژوهش حاضر، معرفی این خطبه و بررسی توصیفی - تحلیلی مضامین مشترک آن با نهج البلاغه است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، خطبه انوشروان، جهاد اکبر، نهج البلاغه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۳۱

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۹

۲. رایانامه نویسنده مسئول: wsabzianpoor@yahoo.com

۳. رایانامه: hadisdarabi67@yahoo.com

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

در کتاب *الخطابه ارسطو* در تعریف خطابه آمده است: خطابه، صنعتی است که به وسیله آن بتوان در هر امر جزئی، دیگران را در حد امکان اقناع کرد (ر.ک: ارسطو، ۱۹۷۹: ۹). خطبه یا خطابه، نوعی سخن بلیغ است که توسط شخص برجسته‌ای ایراد می‌شود و اغلب پس از یک رخداد مهم صورت می‌پذیرد و برای اقناع دیگران به کار می‌رود (ر.ک: المعوش، ۲۰۰۱: ۲۷۹)؛ همچنین در تعریف خطابه گفته‌اند: خطابه، هنر سخن گفتن است و از مناسب‌ترین فنون برای بیان خواسته‌ها به‌شمار می‌رود و به همین دلیل، هنری عملی است (ر.ک: شایب، ۲۰۰۳، ج ۱: ۲۲ و ۲۳). در خطابه، دو ویژگی اقناع و تأثیرگذاری وجود دارد که اراده را وادار به انجام یک عمل می‌کند. حضور افرادی به‌عنوان شنونده در خطابه ضروری است و بیشتر در مجالس عمومی و در برابر فرد یا افرادی برای ایجاد انگیزه نسبت به کاری ایراد می‌شود و در واقع گوینده، شنونده را به سخن خود اقناع و بر منظور خویش ترغیب می‌کند (ر.ک: فروغی، ۱۳۸۲: ۱)؛ بنابراین، سخنی را که در این فن به کار برده شود، «خطبه» و «خطابه» می‌گویند.

مهم‌ترین اغراض خطبه‌ها را تشویق به جنگ، دعوت به صلح، فراخواندن به دین جدید، هشدار به خطرهای احتمالی، امور اخلاقی و... دانسته‌اند (ر.ک: حساوی، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۴). با توجه به محدودیت رسانه‌های اجتماعی در گذشته، خطبه تأثیر بسیاری در نقش‌آفرینی کلمات در عقل و جان مخاطب و واقعیت‌های اجتماعات بشری داشته است؛ چراکه هدف اصلی آن، اقناع و مجاب کردن شنوندگان در خلال تأثیرات مثبت و منفی است؛ بنابراین، خطبه، هنری بدیل سخنوران توانا بوده است که در موضوعات مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حماسی به قصد تأثیرگذاری بر مخاطب استفاده می‌شده است (ر.ک: نصیرالدین طوسی، ۱۳۲۶: ۵۳۰).^(۱)

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

زبان و ادبیات عرب، در طول تاریخ، کمابیش تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی بوده است؛ در واقع، پیش از اسلام، ایرانیان از راه تسلط بر سرزمین‌های مختلف توانستند فرهنگ و تمدن خود را در شئون مختلف آن به فرهنگ عربی انتقال دهند. در حقیقت، با انجام این پژوهش بسیاری از اطلاعات مهم، پیرامون ایرانیان باستان، شخصیت انوشروان و گرایش‌های اخلاقی و دینی او از طریق بررسی این خطبه، نمایان می‌شود. هدف از پژوهش حاضر، معرفی، بررسی و تحلیل این خطبه با استفاده از منابع کهن عربی و تطبیق مضامین آن، با *نهج‌البلاغه* است.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- انگیزه انوشروان از ایراد این خطبه چه بوده است؟

- خطبه انوشروان چه مضامینی را دربر می‌گیرد؟

- مضامین مشترک خطبه انوشروان با نهج البلاغه کدام است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

از میان پژوهش‌های مرتبط با این بحث، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: محمدی ملایری (۱۳۸۵، ج ۴: ۲۵۴-۲۵۵) در ذیل عنوان «قطعه‌ای از سیرت انوشروان و سیاست‌های او»، این خطبه را بدون تحلیل، ترجمه و نقل کرده است. محمدزاده و همکاران (۱۳۹۳: ۱۱۵-۱۴۴) مضامین موجود در خطبه‌های منسوب به پادشاهان ایران را تحلیل و دسته‌بندی کرده، اشاره‌ای به خطبه انوشروان نکرده‌اند. میراحمدی (۱۳۹۰: ۳۶۱) تعریفی از خطبه ارائه داده و برای نمونه به خطبه هرمزد و مضمون آن اشاره کرده است. فرجی (۱۳۸۵: ۸۰) در پایان نامه «بررسی شخصیت انوشروان از باستان تا دوره اسلامی» به هیچ‌یک از خطبه‌های انوشروان اشاره نکرده و به مسائلی چون جنگ‌ها، اصلاحات، شخصیت و خصال، توقعات، دانش‌دوستی و بررسی شخصیت انوشروان در منابع زرتشتی، اسلامی و شاهنامه پرداخته است. فردوسی حدود چهار هزار بیت درباره پادشاهی انوشروان و حوادث روزگار او سروده است. در شاهنامه نیز اشاره‌ای به خطبه مورد نظر این مقاله نشده است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

در پژوهش حاضر، با استفاده از روش تحقیق تاریخی، اطلاعات از کتاب‌های معتبر تاریخی جمع‌آوری شده، سپس با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مکتب ادبیات تطبیقی، مضامین خطبه انوشروان با نهج البلاغه تطبیق داده شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. خطبه انوشروان

متن این خطبه در کتاب تجارب الأمم وتعاقب الهمم ابن المسکویه (۲۰۰۰، ج ۱: ۲۰۹-۲۰۴) آمده و نویری در نهایه الأرب فی فنون الأدب (۱۴۲۳، ج ۱۵: ۲۰۷-۲۱۱) آن را از ابن مسکویه نقل کرده است.

ابن مسکویه در مورد زمان ایراد خطبه انوشروان می‌گوید: زمانی که انوشروان امور کشور را سامان داد و بر دشمنان پیروز شد، اسواران، سرداران، بزرگان، مرزبانان، هیربدان، موبدان و گزیدگان را جمع کرد و خطبه را برای آنان خواند (ر.ک: ۲۰۰۰، ج ۱: ۲۰۴).

۲-۲. نگاهی به مضامین خطابه انوشروان

مضمون اصلی این خطبه، جهاد اکبر و خطرهایی است که رویاروی حکومت‌های پیروز در جنگ است، جهاد اکبر به معنای مبارزه با خواسته‌های نفسانی است که پس از غلبه بر دشمن، دامن دولتمردان را می‌گیرد. این امیال نفسانی از عواملی است که سبب سقوط حکومت‌ها می‌شود. در پایان این خطبه انوشروان به عواملی اشاره کرده که موجب استحکام و پایداری حکومت‌ها است.

در تعریف خطابه به حضور جمع اشاره کرده‌اند؛ زیرا در جمع، وجدان خاصی حاکم است که همگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دیگر اینکه خطابه باید غرض و غایتی معین داشته باشد. سخنران باید خطابه را چون موجود زنده‌ای بداند که آغاز و پایان و سر و دستی دارد که همگی به هم مرتبط هستند. از دیگر ویژگی‌های خطابه، استشهاد به داستان و حکایت است. همه ویژگی‌های بالا به شکل دقیق در خطابه انوشروان دیده می‌شود، در جمع صورت گرفته است، همه اجزای سخن، رو به سوی مبارزه با نفس و جهاد اکبر دارد و در این مسیر، سرنوشت داریوش مورد استشهاد قرار گرفته است. (ر.ک: خوانساری، ۱۳۶۸: ۲۰۲-۲۰۳)

۲-۳. نشانه‌های دینداری در خطبه انوشروان

در این خطبه، انوشروان موقفیت‌های خود را در جهت دفع دشمنان و آبادانی کشور به سبب توفیق الهی می‌داند: «إِرَادَةُ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي قَدْ أَمَّهَ اللَّهُ لَكُمْ...»^(۲) (ابن مسکویه، ۲۰۰۰، ج ۱: ۲۰۵) (ترجمه: انجام این کاری که خدا برای شما آن را کامل کرده است...) از اینکه مردم در امنیت و رفاه قرار دارند، خدا را شکر می‌کند: «فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَنِعْمَتِهِ عَلَى الشَّرَفِ الْأَعْلَى مِنَ التَّعَمَّةِ وَالْفَضْلِ الْأَكْبَرِ» (همان) (ترجمه: شما به واسطه خداوند و نعمت‌های او به پایه‌ای بلند از نعمت و سرفرازی رسیدید). شکست دشمنان را به سبب اراده خدا می‌داند: «وَقَدْ هَزَمَ اللَّهُ أَعْدَاءَكُمْ وَقَتَلَهُمْ» (همان) (ترجمه: خداوند دشمنانتان را شکست داد و هلاک کرد). امیدوار به افزایش نعمت‌های الهی است: «وَالزِّيَادَةُ فِي الْكِرَامَةِ مِنَ اللَّهِ لَكُمْ...» (همان: ۲۰۶) (ترجمه: افزایش کرامت شما، از سوی خداست). امیدوار به رضوان الهی در آخرت است: «وَالْفَوْزُ بِرِضْوَانِهِ فِي الْآخِرَةِ» (همان) (ترجمه: رسیدن به خشنودی خداوند در آخرت) نعمت‌های دنیا را از جانب خداوند می‌داند: «وَمَا وَصَفْتُ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا» (همان: ۲۰۷) (ترجمه: و نعمت‌هایی که خداوند به ما داده، وصف کردم). تهذیب نفس را نتیجه خواست خدا می‌داند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ طَهَّرَ مِنْ ذَلِكَ أَخْلَاقَنَا وَمُلْكَنَا وَأَكْرَمَ عَنْهُ وَوَلَّيْتَنَا» (همان) (ترجمه: خداوند اخلاق و حکومت ما را از آن چیزها (دورویی، سخن چینی و...) پاک کرده و فرمانروایی ما را برتر از آن قرار داده است). سلامت و امنیت را از جانب خداوند می‌داند: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ فِيمَا بَسَطَ اللَّهُ عَلَيْنَا بِالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ وَالِاسْتِصْلَاحِ...» (همان: ۲۰۸) (ترجمه: آنچه را که

خداوند با سلامت و تندرستی و آبادانی برای ما گسترده است). خداوند را یاور خود در سرکوب دشمنان می‌داند: «أَعَانَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَخَصَّدَ لَنَا شَوْكَنَّهُ» (همان) (ترجمه: خداوند ما را بر او یاری کرده و او را برای ما رام کرده است). هر قدرت و توانی را از جانب خدا می‌داند: «وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (همان: ۲۰۹) (ترجمه: هیچ قدرتی جز به واسطه خدا نیست). و در پایان، در همه کارها خود را به خدا می‌سپارد: «وَبِاللَّهِ تَقْتَنَّا فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا» (همان) (ترجمه: در تمامی کارها، اعتماد ما به خداست).

واژه «اللَّهُ» و «أَيُّهَا النَّاسُ» هر کدام در این خطبه ۱۲ بار تکرار شده‌اند. واژه نخست، نشانه نقش پررنگ خداوند و دومی، اهمیت مردم در فرهنگ ایرانیان باستان است. رنگ و بوی دینی این خطبه آنقدر زیاد است که اگر کسی نام گوینده آن را نداند، گمان می‌کند که از یکی از شخصیت‌های اسلامی صادر شده است. شاید برای خواننده خالی‌الذهن این همه تعابیر دینی در خطبه انوشروان از جمله امید به خداوند، توکل، شکرگزاری و... عجیب نماید، این در حالی است که ایرانیان با بسیاری از مفاهیم رایج در دین اسلام آشنا و به آن پایبند بوده‌اند. مضامین این بخش آنقدر به تعالیم قرآن و نهج البلاغه نزدیک است که ضرورتی برای شواهد اسلامی دیده نمی‌شود. برای اطلاع از پابندی ایرانیان باستان به امور دینی و اعتقادی از جمله خداشناسی، یاد خدا، تقوا، توکل، کسب رضایت خداوند، اعتقاد به قیامت و پاداش اعمال، یاد مرگ، توبه، خودداری از گناه، مبارزه با نفس^(۳) و... (ر.ک: سبزیان‌پور و صالحی، ۱۳۹۳: ۹۹-۱۱۸) از نکات عجیب در این خطبه، این است که با نام خدا آغاز نشده، در حالی که همه چیز و همه کار وابسته به خداست و این سنت در خطبه‌های شاهان دیگر رعایت می‌شده است.

۲-۴. جهاد اکبر در خطبه انوشروان

هدف انوشروان در این خطبه، تأکید بر جهاد اکبر است. در علم معانی، تکرار یک مضمون، جنبه تأکید و اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. ابوهلال عسکری، معتقد است برخی از مواضع تکرار برای تأکید مناسب‌تر است. مثل نامه‌های سلاطین به کارگزاران اموال، زیرا این قبیل نامه‌ها، جایگاه شرح و تکرارند و نه محل حذف و ایجاز (۱۹۵۲: ۱۵۶). از آنجا که اشاره انوشروان به جهاد اکبر با تأکید فراوان آمده، اندکی بر تعابیر او در این خصوص تأمل می‌شود. وی پس از شکرگزاری برای شکست دشمن، به وجود دشمنی با ویژگی‌های زیر هشدار می‌دهد: از نظر تعداد اندک است: «عَدُوَّهُمْ قَلِيلٌ» (ترجمه: تعدادشان کم است). قدرت و عظمت آن بسیار است: «بِأَسْهُمٍ شَدِيدٍ، وَشَوْكَنَّهُمْ عَظِيمَةٌ» (ابن مسکویه، ۲۰۰۰، ج ۱: ۲۰۵) (ترجمه: توان و قدرت آن‌ها بسیار است). ترسناک‌تر از دشمن ظاهری است: «أَخَوْفُ عِنْدِي عَلَيْكُمْ» (همان) (ترجمه: از نظر من، برای شما ترسناک‌تر است). قوی‌تر از دشمنان ظاهری است که دارای شمشیر و نیزه و اسب هستند:

«أحری أن یهزموکم ویغلبوکم، من الذین غلبتموهم من أعدائکم السیوف والرمح والخیول». (همان) (ترجمه: دشمنان باطنی) برای شکست دادن و چیره شدن بر شما، توانا تر از دشمنان شمشیرزن، نیزه‌زن و اسب‌سوار است که شما بر آن‌ها چیره شده‌اید.)

مبارزه با این دشمن، آنقدر مهم است که انوشروان پیروزی نهایی بر دشمن ظاهری و نیز عزت، اتحاد و امنیت را مشروط به پیروزی بر این دشمن می‌داند: «فإن أنتم - أيها الناس - غلبتم عدوکم هذا الثانی غلبتکم لعدوکم الذین قاتلتهم وحصرتهم، فقد تم الظفر والنصر، وتمت فیکم القوة وتم لكم العز، وتمت علیکم التعمه، وتم لكم الفضل، وتم لكم الاجتماع والألفة والتصحیح والسلامه» (همان) (ترجمه: ای مردم! اگر بر این دشمن دوم، همان‌گونه غلبه کنید که بر آن دشمنی که با آن جنگیدید و او را محاصره کردید چیره شدید، در آن هنگام است که پیروزی، سرافرازی، قدرت و برتری، نعمت، فضل، اتحاد، آرامش، راهنمایی و سلامت شما کامل می‌شود.) همچنین معتقد است که در صورت کوتاهی و سهل‌انگاری در مقابل این دشمن، پیروزی بر دشمن ظاهری در شرق، غرب، شمال و جنوب بی‌ارزش است: «وإن کنتم قصرتم ووهنتم، وظفر هذا العدو بکم، فإن الظفر الذی کان منکم علی عدوکم بالمغرب والمشرق و فی الجنوب والشمال، لم یکن ظفراً منکم.» (همان) (ترجمه: اگر در این راه کوتاهی و سستی کنید و این دشمن بر شما چیره شود، پیروزی‌های گذشته که در غرب، شرق، جنوب و شمال به‌دست آورده‌اید، برای شما پیروزی نخواهد بود.)

او از مردم و سربازان خود می‌خواهد که با این دشمن آن‌گونه بجنگند که با دشمن ظاهری جنگیده‌اند: «فاطلبوا أن تقتلوا من هذا العدو الباقی مثل الذی قتلتم من ذلك العدو الماضي» (همان) (ترجمه: پس بکوشید که این دشمن باقی‌مانده را مانند همان دشمن گذشته از بین ببرید.) او تأکید می‌کند که برای جنگ با این دشمن، باید تلاش، اراده و امکانات بیشتری به کار ببرند، زیرا برای رویارویی با دشمنی که قدرت و حيله بیشتری دارد، لازم است تجهیزات و امکانات بیشتری به کار برد: «ولیکن جِدکم فی هذا واجتهدکم واحتشادکم أكبر وأجل وأحزم وأعزم وأصح وأشد. فإن أحق الأعداء بالاستعداد له أعظمهم مکیدهً وأشدهم شوکةً.» (همان) (ترجمه: و باید تلاش، کوشش و اتحاد شما در این پیکار، بزرگ‌تر، عظیم‌تر، خردمندانه‌تر، درست‌تر و بیشتر باشد، زیرا هرچه نیرنگ و حيله دشمن بیشتر و شوکت آن عظیم‌تر باشد، روبه‌رو شدن با آن آمادگی بیشتری می‌خواهد.)

بار دیگر تأکید می‌کند که این دشمن، مثل دشمن قبلی نیست، مبارزه با او موجب رستگاری، سرازیر شدن نعمت‌های الهی، عزت و کرامت و دستیابی به بهشت و رضوان الهی است: «ولیس الذی کنتم تخافون من عدوکم الذی قاتلتهم، بقرب من هؤلاء الذین أمرکم بقناهم الآن... فإن ذلك اجتماع صلاحکم، وقام التعمه علیکم، والزیاده فی الکرامه من الله لکم، والفرز برضوانه فی الآخرة.» (همان: ۲۰۶) (ترجمه: ترسی که شما از دشمنانی که با آن جنگیدید، داشتید، با آن دشمنی که الآن به جنگ با آن دستور می‌دهم، نزدیک و قابل مقایسه نیست، زیرا این اتحاد،

صلاح کار شماست و تکمیل نعمت خدا بر شما و همچنین افزایش شرف و سربلندی شما از جانب خداوند در این جهان و رسیدن به خوشنودی خداوند در آن جهان است.

دوباره با تأکید می‌گوید: دشمنان تُرک، رومی، هندی و دیگر ملت‌های جهان هرگز قدرت این دشمن را ندارند؛ زیرا قدرت، فریب و خطر این دشمن بیشتر از آن‌هاست: «تُمْ اَعْلَمُوا أَنَّ عَدُوَّكُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالرُّومِ وَاهِنِدِ وَسَائِرِ الْأُمَمِ، لَمْ يَكُونُوا لِيَلْبَغُوا مِنْكُمْ - إِنَّ ظَهْرَهُوا عَلَيْكُمْ وَعَلَبُواكُمْ - مِثْلَ الَّذِي يَبْلُغُ هَذَا الْعَدُوُّ مِنْكُمْ، إِنَّ غَلْبَكُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ بَأْسَ هَذَا الْعَدُوِّ أَشَدُّ، وَكِبْرُهُ أَكْبَرُ، وَأَمْرُهُ أَخَوْفٌ مِنْ ذَلِكَ الْعَدُوِّ». (همان) (ترجمه: بدانید که دشمنان شما از ترک، روم، هند و سایر ملت‌ها، هرگز به این اندازه نبودند که بر شما چیره شوند - که اگر بر شما چیره می‌شدند و غلبه می‌کردند - تا اندازه‌ای که این دشمن بر شما دست یابد، اگر بر شما چیره می‌شدند و غلبه می‌کردند، زیرا کینه این دشمن سخت‌تر، فریب و نیرنگ او بیشتر و کار او ترسناک‌تر از آن دشمن است.)

بار دیگر انوشروان برای نشان‌دادن خطر دشمنِ نفس می‌گوید: من هرگز برای مبارزه با دشمنان خارجی و جنگ با شمشیر و نیزه در بیابان و دریا و کوه و دشت این گونه در مقابل شما تضرع نکردم و با این شدت از شما نخواستم که قیام کنید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ نَصَبْتُ لَكُمْ كَمَا رَأَيْتُمْ، وَلَقَيْتُ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ بِالسَّيْفِ وَالرَّمْحِ وَالْمِغَاوِزِ وَالْبَحَارِ وَالسَّهْوَلَةِ وَالْجِبَالِ أَقَارِعُ عَدُوًّا عَدُوًّا، وَأَكَالِبُ جُنْدًا جُنْدًا، وَأَكَابِدُ مَلِكًا مَلِكًا، لَمْ أَتَضَرَّ إِلَيْكُمْ هَذَا التَّضَرُّعُ فِي قِتَالِ أَوْلَادِ الْجَنُودِ وَالْمَلُوكِ، وَلَمْ أَسْأَلْكُمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ فِي طَلَبِ الْجِدِّ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْإِحْتِفَالِ وَالْإِحْتِشَادِ» (همان).

(ترجمه: ای مردم! چنان‌که دیدید، من خودم را برای شما سپر بلا کردم و همان‌طور که می‌دانید با شمشیر، نیزه، بیابان‌ها، دریاها، دشت‌ها و کوه‌ها دیدار کردم، در حالی که دشمنان و لشکریان را یکی پس از دیگری درهم می‌شکستم و با پادشاهان یکی پس از دیگری می‌جنگیدم و هرگز در جنگ با آن لشکرها و شاهان چنین خواهش و تمنا از شما نکردم و از شما نخواستم که تا این اندازه تلاش و کوشش کنید و اتحاد داشته باشید.)

من امروز این گونه با التماس و خواهش از شما تقاضای آمادگی برای جنگ دارم؛ زیرا خطر حمله، قدرت و ترس این دشمن بسیار است: «وَإِنَّمَا فَعَلْتُ هَذَا الْيَوْمَ لِعَظَمِ خَطَرِهِ، وَشِدَّةِ شَوْكَتِهِ وَمَخَافَةِ صَوْلَتِهِ بِكُمْ» (همان) (ترجمه: امروز به سبب بزرگی خطر و شدت عظمت این دشمن و از ترس چیرگی‌اش بر شما، این کار را می‌کنم). اگر من خطر این دشمن را از شما دور نکنم و دشمن خارجی را شکست دهم، بزرگ‌ترین دشمن را رها کرده و ضعیف‌ترین آن‌ها را از پا در آورده‌ام: «وَأَنَا أَنَا - أَيُّهَا النَّاسُ - لَمْ أَغْلِبْ هَذَا الْعَدُوَّ وَأَنْفَهُ عَنْكُمْ، فَقَدْ أَبْقَيْتُ فِيكُمْ أَكْبَرَ الْأَعْدَاءِ، وَنَفَيْتُ عَنْكُمْ أَوْعَفَهَا»؛ (همان: ۲۰۶) (ترجمه: ای مردم! اگر من به این دشمن دست نیابم و آن را از شما دور نکنم، بزرگ‌ترین دشمنان را در میان شما رها کرده و ناتوان‌ترین آن‌ها را دور کرده‌ام). سپس از مردم می‌خواهد که او را در نابود کردن این دشمن خانگی یاری دهند تا عزت و نعمت و شرف و پیروزی شامل همگان شود: «فَاعْبُدُونِي عَلَى نَفِي هَذَا الْعَدُوِّ الْمُخَوِّفِ عَلَيْكُمْ، الْقَرِيبِ الدَّارِ مِنْكُمْ. ... وَتَتَمُّ النَّعْمَةُ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ، وَالْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لِي وَلَكُمْ،

وَيَتِمُّ هَذَا الْعَزْمُ وَالْتَصَرُّ وَهَذَا الشَّرْفُ وَالتَّمَكُّنُ، وَهَذَا الثَّرْوَةُ وَالْمَنْزِلَةُ.» (همان) (ترجمه: پس من را در دور کردن این دشمن ترسناک که به شما نزدیک است، یاری کنید. این نعمتی که به من و شما ارزانی شده و سرفرازی که از طرف خدا نصیب من و شما شده، کامل شود و این عزت، پیروزی، شرافت، قدرت و این ثروت و جایگاه پایدار ماند.)

انوشروان سپس به پیروزی‌های داریوش بر دشمنان ظاهری و غفلت او از دشمن درونی اشاره می‌کند و می‌گوید: بی‌توجهی به دشمن داخلی، موجب شکست داریوش و غلبه اسکندر شد، آنگاه از مردم می‌خواهد که با هشیاری اسیر دشمن نفس نشوند؛ زیرا مردمی که با این دشمن ننجنگند، هرگز به رستگاری نمی‌رسند. در ادامه می‌گوید: من اولین چیزی که از شما می‌خواهم، ترک این اخلاق است که بزرگ‌ترین دشمن شماست: «وَلَمْ تُصْلِحْ أُمَّةٌ قَطُّ وَلَا مُلْكُهَا عَلَى ظَهْوَرِ هَذِهِ الْأَخْلَاقِ فِيهَا. وَإِنَّ أَوَّلَ مَا أَنَا نَافٍ وَتَارِكٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ، هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الَّتِي هِيَ أَعْدَى أَعْدَائِكُمْ.» (همان: ۲۰۸) (ترجمه: مردم و حکومتی که این اخلاق‌ها را داشته باشد، اصلاح نمی‌شود. اولین چیزی که از این امور نفی و ترک می‌کنم، این اخلاقی است که دشمن‌ترین دشمنان شما است.)

انوشروان پس از چند توصیه اخلاقی دیگر می‌گوید: من حکومتی را ندیدم که نابود شود مگر به سبب این اخلاق (حاکمیت نفس) و هیچ حکومتی را ندیدم که رستگار شود مگر به سبب راندن این اخلاق: «فَإِنَّا لَمْ نَرَ سُلْطَانًا قَطُّ وَلَا أُمَّةً هَلَكُوا إِلَّا بِتَرْكِ هَذِهِ الْأَخْلَاقِ، وَلَا صَلَحُوا إِلَّا مَعَهَا.» (همان: ۲۰۹) (ترجمه: هرگز پادشاه و حکومتی را ندیدیم، مگر اینکه با ترک کردن این اخلاق، نابود شدند و جز با آن‌ها، اصلاح نشدند.)

۲-۵. جهاد اکبر در روایات اسلامی

از آیات و روایات برداشت می‌شود، انسان دو گونه دشمن دارد: دشمن دور یا بیرونی که همان دشمن خارجی است و دشمن نزدیک یا درونی که نفس محسوب می‌شود. طبق احادیث، نزدیک‌ترین دشمن به انسان، نفس اوست، از امام علی (ع) نقل شده است: «نَفْسُكَ أَقْرَبُ أَعْدَائِكَ إِلَيْكَ.» (آمدی، ۱۴۱۰: ۲۱۰) (ترجمه: نفس تو، نزدیک‌ترین دشمن نسبت به تو است.) همچنین بنا بر فرموده پیامبر (ص): «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنبَيْكَ.» (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۷: ۳۱۴) (ترجمه: دشمن‌ترین دشمنان تو، نفس توست که در بین دو پهلوی تو قرار دارد.)

پیامبر (ص) سپاهی را به جنگ دشمن فرستاد و هنگامی که از جنگ برگشتند به آن‌ها فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: الْجِهَادُ النَّفْسِ.» (الکلبی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۱۲) (ترجمه: آفرین بر کسانی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی جهاد اکبر هنوز بر آن‌ها باقی مانده، گفته شد یا رسول الله! «جهاد اکبر» کدام است؟ فرمودند: جهاد با نفس.) در واقع پیامبر (ص) با ذکر حدیث بالا به این نکته تاکید می‌کند که پیروزی بر دشمن بیرون مقدمه است و در رأس آن باید مبارزه با دشمن درون (نفس) مورد توجه قرار گیرد.

حضرت علی (ع) نیز پیرامون جهاد اکبر فرموده است: «زِدْعُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَىٰ هُوَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ». (آمدی، ۱۴۱۰: ۳۸۶) (ترجمه: بازداشتن نفس از هوا و هوس، جهاد اکبر است.)؛ همچنین ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند: «وَعَلِّمُوا أَنَّ الْجِهَادَ الْأَكْبَرَ جِهَادُ النَّفْسِ فَاشْتَعَلُوا بِجِهَادِ أَنْفُسِكُمْ». (همان: ۸۰۷) (ترجمه: بدانید که جهاد اکبر، جهاد با نَفْس است، پس به مبارزه با نَفْسِتان بپردازید.) بدیهی است که تعبیر جهاد اکبر مربوط به خطر بسیار زیادی است که در اثر پیروی از هوای نفس، دامن بشر را در طول تاریخ گرفته و موجب مصائب و دردهای بسیار شده است.

۲-۶. جهاد اکبر در ایران باستان

ایرانیان باستان، نفس را می‌شناخته و از خطرهایی که برای آدمی به وجود می‌آورد، آگاهی داشته‌اند، بزرگمهر در این باره می‌گوید: «كُنْتُ عَبْدَ الْأَحْرَارِ وَالْعَبِيدِ، فَلَمْ يَلِكُنِي أَحَدٌ وَلَا قَهْرَنِي مِثْلُ هَوَايِ». (البوسی، ۱۴۰۲: ۵۱۵) (ترجمه: بنده آزادگان و غلامان بودم، هیچ کدام مانند هوای نفس مرا به تملک خود درنیامورد و بر من چیره نشد.) وی در سخن حکمت‌آمیز دیگری این‌گونه خطر نفس را گوشزد می‌کند: «عَادَانِي الْعِدَاءُ فَلَمْ أُرْ أَعْدَى إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي». (همان) (ترجمه: دشمنان بسیاری با من دشمنی کردند؛ ولی هیچ دشمنی را مانند نفسم ندیدم.) از عبارت حکیمانه ذیل، ضرورت مبارزه با نفس فهمیده می‌شود: «قَالَ بُرْجِيهْر: إِذَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ أَمْرَانِ فَانظُرْ أَحَبَّهُمَا إِلَى نَفْسِكَ فَاجْتَنِبْهُ». (ابن القتیبه، ۱۴۱۸، ج ۱: ۹۴). (ترجمه: اگر دو کار بر تو مشتبه شد، بین کدام یک از آن دو، نزد نفست محبوب‌تر است، از آن خودداری کن.)

نوشروان در این خطبه برای اینکه مردم را متوجه خطر هوای نفس کند، نوزده مرتبه از کلمه «عدو» برای اشاره به نفس استفاده کرده است. کسری ابتدا به حوادث زمان «دارا» و پیروی از هوای نفس که موجب سقوط او شده، اشاره می‌کند؛ از مردم می‌خواهد که پس از غلبه بر دشمن، نخستین چیزی را که از خود دور می‌کنند، هوای نفس و رذایل اخلاقی باشد؛ زیرا نفس آدمی بدترین دشمن اوست.

نوشروان نیز مانند پیامبر (ص) از عبارت «أعدی عدو» استفاده کرده است. در جایی دیگر دشمن ظاهری را ضعیف‌ترین دشمن و دشمن درونی را «أكبر الأعداء» نامیده است. در بخشی دیگر از خطبه، با تأکید بر دشمن ظاهری و باطنی می‌گوید: همان‌طور که موقف شدید دشمن ظاهری را نابود کنید، دشمن باطنی را هم از بین ببرید.

در خطبه‌های نهج البلاغه، علی (ع) در موارد بسیاری به خطر نفس و ضرورت مبارزه با آن اشاره کرده است، از جمله: «أَمْرٌ أَلْجَمَ نَفْسَهُ بِلِجَامِهَا، وَزَمَّهَا بِزِمَامِهَا، فَأَمْسَكَهَا بِلِجَامِهَا عَنْ مَعْاصِي اللَّهِ، وَقَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ». (خطبه، ۲۳۷) (ترجمه: انسان باید نفس را مهار کند و آن را در اختیار گرفته، از طغیان و گناهان بازدارد و زمام آن را به‌سوی اطاعت پروردگار بکشانند.)

«فَرَحِمَ اللهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ هَوِي نَفْسِهِ، فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْرِعاً، وَأَمَّا لَا تَنَزَّالُ تَنَزُّعٌ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوِي.» (خطبه، ۱۷۶) (ترجمه: پس رحمت خداوند بر کسی که شهوت خود را مغلوب و هوای نفس را سرکوب کند، زیرا کار مشکل، بازداشتن نفس از شهوت بوده که پیوسته خواهان نافرمانی و معصیت است.) سخنان امام (ع) در توصیف پوینده راه خدا است: «فِي وَصْفِ السَّالِكِ الطَّرِيقِ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ: قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ.» (خطبه، ۲۲۰) (ترجمه: پوینده راه خدا، عقلش را زنده و نفسش را کشته است.)

۲-۷. دلایل شکست ملّت‌ها

انوشروان چند پدیده اخلاقی و اجتماعی را که زاینده هوای نفس هستند، برمی‌شمارد و مردم را از آن‌ها برحذر می‌دارد و مبارزه با آن‌ها را وظیفه خود می‌داند، زیرا این عوامل موجب شکست دولت‌هاست. برخی از این عوامل عبارتند از:

۲-۷-۱. زیاده‌خواهی

انوشروان در لابه‌لای خطبه، با اشاره به حوادث زمان دارا می‌گوید: با وجودی که دارا به پیروزی‌های زیادی رسید، ولی چون با دشمن نفس مقابله نکرد، پیروزی‌های دیگرش بی‌اثر شد تا جایی که محافظش او را به قتل رسانید. در ادامه یکی از دلایل شکست او را، زیاده‌خواهی و حرص می‌داند:

«لَمَّا غَلَبَ «دَارَا» الْمَلُوكَ وَالْأُمَمَ، وَقَهَرَهَا وَاسْتَوَى عَلَى بِلَادِهَا، ثُمَّ لَمَّا لَمْ يَحْكَمْ أَمْرَ هَذَا الْعَدُوِّ، هَلَكَ [بِسَبَبِهِ] وَهَلَكَتْ جُنُودُهُ، بَعْدَ السَّلَامَةِ وَالظَّفَرِ وَالنَّصْرِ وَالْعَلْبَةِ. وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَرْضَ بِالْأَمْرِ الَّذِي تَمَّ لَهُ بِهِ الْمَلِكُ، وَاشْتَدَّ بِهِ لَهُ السُّلْطَانُ وَقَوَى بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَتَمَّتْ عَلَيْهِ بِهِ النِّعْمَةُ، وَفَاضَتْ عَلَيْهِ مِنْ وُجُوهِ الدُّنْيَا كُلِّهَا الْكَرَامَةُ...» (ج ۱: ۲۰۷).

(ترجمه: هنگامی که دارا بر پادشاهان و ملّت‌ها پیروز شد و آن‌ها را زیر فرمان خود برد و بر سرزمینشان دست یافت، ولی چون کار این دشمن را نساخت، خود و لشگریانش پس از فتح و پیروزی نابود شدند و به این دلیل بود که او به آنچه برایش فراهم شده بود و به واسطه آن پادشاهی‌اش کمال یافته بود و قدرتش استوار شده بود، راضی نشد.) در نهج‌البلاغه، زیاده‌خواهی موجب نابودی قلمداد شده است: «وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ.» (حکمت، ۱۰۸) (ترجمه: هنگامی که دل آدمی، مورد تهاجم طمع قرار گیرد، حرص آن را از پای درمی‌آورد.) به همین سبب، علی (ع) توصیه کرده است: «لَا تَكُنْ مُمَّنٌ ... الرَّغْبِينَ إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا (الدُّنْيَا) لَمْ يَشْبَعْ.» (حکمت، ۱۵۰) (ترجمه: از کسانی مباش! ... هر آنچه از دنیا به چنگشان می‌آید، سیر نمی‌شوند.)

۲-۷-۲. حسادت

انوشروان، حسادت را یکی دیگر از مصادیق هوای نفس دانسته و آن را در سرنگونی حکومت دارا و بروز اختلاف و درگیری مؤثر می‌داند، به گونه‌ای که در زمان حمله اسکندر، نگهبان دارا که وظیفه حراست از او را به عهده داشت، وی را به قتل رساند: «... وَدَعَا الْحَسَدُ بَعْضَ أَهْلِ الْفَقْرِ لِأَهْلِ الْغِنَى، وَأَهْلِ الْحُمُولِ لِأَهْلِ الشَّرَفِ. ثُمَّ أَتَاهُمُ الْإِسْكَانْدَرُ عَلَى ذَلِكَ مِنْ تَفَرُّقِ الْأَهْوَاءِ، وَاخْتِلَافِ الْأُمُورِ، وَظُهُورِ الْبَغْضَاءِ، وَقُوَّةِ الْعَدَاوَةِ فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَالْفَسَادِ مِنْهُمْ. ثُمَّ

إِرْتَفَعَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَتَلَهُ صَاحِبُ حَرْبِهِ وَأَمِينَهُ عَلَى دِمِهِ.» (ج ۱: ۲۰۷) (ترجمه: رشک و حسادت مردم فقیر و نیازمند را در برابر مردم ثروتمند و همچنین مردم گمنام را در برابر بزرگان و اشراف قرار داد؛ سپس اسکندر به آنان حمله کرد، در حالی که مردم دچار تفرقه، نفاق، اختلاف در کارها، بروز کینه‌ها و دشمنی شدید و فساد شده بودند و کار تا جایی رسید که رئیس نگهبانان شاه و کسی که حافظ جان او بود، خودش وی را به قتل رساند.)

در بخش پایانی خطبه، حسادت را یکی دیگر از عوامل نابودی دنیا و آخرت، عزت و قدرت می‌داند: «وَمَعَ النَّحَاسِدِ ... يَكُونُ ذَهَابُ الْعِزِّ وَانْقِطَاعُ الْقُوَّةِ، وَهَلَاكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» (ج ۱: ۲۰۷) (ترجمه: حسادت موجب از بین رفتن عزت، قدرت و نابودی دنیا و آخرت می‌شود.)

حضرت علی (ع) نیز یکی از دلایل شکست حکومت‌ها را این گونه بیان می‌کنند: «وَبِأَدَانِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ.» (خطبه، ۲۵) (ترجمه: به علت اینکه آن‌ها (ارتش معاویه) امانت او را ادا می‌کنند و شما خیانت می‌ورزید و به این دلیل که آن‌ها در شهرهای خود درستکارند و شما فاسد هستید.)

فیض الاسلام (۱۳۷۹، ج ۱: ۹۱) در شرح این خطبه می‌گوید: یکی از مصادیق فساد، حسادت است که موجبات هلاکت و نابودی را فراهم می‌کند.

علی (ع) برای بهتر نشان دادن زشتی حسادت به داستان کشته شدن هابیل به وسیله قابیل اشاره می‌کند که حسادت قابیل، موجب تکبر و خودبزرگ‌بینی او شد و در نهایت باعث شد که برادرش را بکشد: «وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَيَّ ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سَوِيًّا مَا أَحَقَّتِ الْعِظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ، وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ التَّدَامَةَ، وَالزَّمَهُ آثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (خطبه، ۱۹۲) (ترجمه: شما مانند قابیل نباشید که بر برادرش تکبر ورزید، خدا او را برتری نداد، خویشتن را بزرگ می‌پنداشت و حسادت او را به دشمنی واداشت. تعصب، آتش کینه در دلش شعله‌ور کرد و شیطان باد کبر و غرور در او دمید و سرانجام پشیمان شد و خداوند گناه قاتلان را تا روز قیامت برگردان او نهاد.)

۲-۳. سخن چینی

در بخشی دیگر از خطبه، سخن چینی را یکی از عواملی می‌داند که عزت، سربلندی و قدرت را از بین می‌برد و نابودی دنیا و آخرت را نیز به دنبال دارد: «وَمَعَ ... وَالتَّمِيمَةِ، ... يَكُونُ ذَهَابُ الْعِزِّ وَانْقِطَاعُ الْقُوَّةِ، وَهَلَاكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» (ج ۱: ۲۰۹) (ترجمه: و با ... و سخن چینی موجب از دست رفتن عزت و قدرت است و هلاکت دنیا و آخرت را به دنبال دارد.)

ثعالبی از گودرز، پسر شاپور نقل کرده است: «السَّعَايَاتُ أَقْتَلُ مِنَ الْأَسْيَافِ وَمِنَ السَّمِّ الرَّعَافِ.» (بی تا: ۴۹) (ترجمه: سخن چینی بدتر از شمشیر و زهر کشنده است.)

با توجه به مضرات سخن چینی، امام علی (ع) خطاب به کارگزاران حکومت، در این مورد فرمودند: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَأُكُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ ... وَلَا تَعَجَلَنَّ إِلَيَّ تَصْدِيقَ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٍ وَإِنْ

تُشْبِهَ بِالنَّاصِحِينَ» (نامه، ۵۳): (ترجمه: باید از رعیت کسی را بیش از همه دور و دشمن داشته باشی که به گفتن زشتی‌های مردم اصرار دارد... و در تصدیق و باورداشتن بدگو و سخن‌چین شتاب مکن، زیرا سخن‌چین، خیانتکار و فریب‌دهنده است، هر چند شبیه پنددهندگان خیرخواه شوند).

۲-۷-۴. اختلاف و تفرقه

انوشروان، مردم را از تفرقه و تشّتت برحذر می‌دارد؛ زیرا عامل تباهی ملت‌هاست و موجب بدبختی آن‌ها در دنیا و آخرت می‌شود: «وَمَعَ ... وَالتَّشْتَّتِ، يَكُونُ ذَهَابُ الْعِزِّ وَانْقِطَاعُ الْقُوَّةِ، وَهَلَاكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» (ج ۱: ۲۰۹) با تفرقه، عزّت و قدرت از بین می‌رود و باعث نابودی دنیا و آخرت می‌شود.

هنگامی که انوشروان حکایت دارا و دلایل شکست او را به اتمام می‌رساند، از مردم می‌خواهد که از تفرقه، ستم، بدگویی و حسادت اجتناب کنند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! فَلَا أَسْمَعَنَّ فِي هَذِهِ الْبِعْمَةِ تَفَرُّقًا وَلَا بَغْيًا وَلَا حَسَدًا ظَاهِرًا وَلَا وَشَايَةً وَلَا سَعَايَةً...» (ج ۱: ۲۰۷) (ترجمه: ای مردم هرگز نمی‌خواهم در این نعمتی که هستیم، پراکنده‌دلی، سرکشی، رشک و حسادت آشکار، سخن‌چینی و دورویی بشنوم).

توحیدی^{۱۰} از ایرانیان نقل کرده است: «الْفُرسُ تَقُولُ: لَمْ يَجْتَمِعْ ضِعْفَاءُ إِلَّا قَوُوا حَتَّى يُنْعَمُوا، وَلَمْ يَتَفَرَّقْ أَقْوِيَاءُ إِلَّا ضَعُفُوا حَتَّى يُخْضَعُوا» (۱۴۱۸، ج ۱: ۲۳۳). (ترجمه: افراد ضعیف در کنار هم جمع نمی‌شوند، مگر اینکه قوی و محفوظ می‌شوند و افراد قوی متفرّق نمی‌شوند، مگر اینکه ضعیف و خوار می‌شوند).

حضرت علی (ع) تفرقه و پراکندگی را موجب سست شدن قدرت، خواری، اسارت، جنگ، خون‌ریزی و نابودی ملت‌ها می‌داند و برای اثبات مطلب خود، شواهدی از سرگذشت پیشینیان، از فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب ذکر می‌کند و می‌فرماید:

«فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَمَا أَشَدَّ اغْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهِ الْأَمْثَالِ! تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتِيتِهِمْ، وَتَفَرُّقِهِمْ، لِيَأَيَّ كَانَتْ الْأَكَابِرَةُ وَالْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ، يَخْتَارُونَ لَهُمْ عَنِ رَيْفِ الْأَفَاقِ، وَبِحَرِّ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ، وَمَهَابِ الرِّيحِ، وَنَكِدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبْرِ وَوَبَرٍ، أَدَلَّ الْأُمَمِ دَارًا، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَارًا، لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ أَلْفَةٍ يِعْتَمِدُونَ عَلَيَّ عِزَّهَا، فَلِأَحْوَالِ مُضْطَرِّبَةٍ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٍ، وَالْكَثْرَةِ مُتَفَرِّقَةٍ، فِي بِلَادٍ أَزَلَّ، وَأَطْبَاقٍ جَهْلٍ! مِنْ بَنَاتِ مَوْءَدَةٍ، وَأَصْنَامِ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامِ مَقْطُوعَةٍ، وَغَارَاتِ مَشْنُونَةٍ» (خطبه، ۱۹۲)

(ترجمه: از حال فرزندان اسماعیل، فرزندان اسحاق و فرزندان یعقوب عبرت بگیرید! چقدر حالات (ملت‌ها) با هم مشابه و صفات و افعالشان شبیه به یکدیگر است. در حالت تشّتت و تفرقه آنان دقت کنید، زمانی که کسری‌ها و قیصرها حاکم و مالک آن‌ها بودند، سرانجام آن‌ها را از سرزمین‌های آباد، از کناره‌های دجله و فرات و از محیط‌های سرسبز و خرم گرفتند و به جاهای کم‌گیاه و بی‌آب و علف، محلّ وزش بادهای و مکان‌هایی که زندگی در آن‌ها مشکل و سخت است، تبعید کرد. آن‌ها را در آنجا مسکین، بیچاره و همنشین شتر ساختند. شغلشان ساربارانی و خوراکشان تنها شیر شتر و لباس و وسایل زندگیشان از پشم آن تهیه می‌شد) آنان را دلیل‌ترین امت‌ها از نظر محلّ

سکونت و در بی حاصل ترین سرزمین ها مسکن دادند. نه کسی داشتند تا آن ها را دعوت به حق کند و به او پناهنده شوند و نه سایه الفت و اتحادی که به عزت و شوکتش تکیه کنند. اوضاع آن ها متشتت، قدرت ها پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود، در بلایی شدید و در میان جهالتی متراکم فرورفته بودند، دختران را زنده به گور، بت ها را مورد پرستش قرار می دادند و قطع رحم و غارت های بی دریبی در میان آنان رواج داشت.)

۲-۸. دلایل موفقیت و پیروزی حکومت ها

۲-۸-۱. رعیت دوستی

انوشروان پس از بازگویی حوادث تاریخی مربوط به دوران گذشته و برشمردن عوامل سقوط و شکست آن ها، به دلایل موفقیت و پیروزی های خود اشاره و عوامل متعددی را بیان می کند: او مردم دوستی و عشق به مردم را یکی از دلایل موفقیت و پیروزی خود می داند و می گوید این جایگاهی که به آن رسیده ام به دلیل عشق به رعیت است: «... وَلِكَيْ نَلْتَهُ هَذِهِ الرَّتَبَ ...، وَالْحُبِّ لِلرَّعِيَّةِ ...» (ج: ۱: ۲۰۹). (ترجمه: ولی به این مقام رسیدم ... و عشق به مردم و...)

در سخنان پادشاهان ایران باستان نیز توصیه هایی در مورد مردم دوستی دیده می شود؛ از جمله در پاسخ های قباد به پرسش های پادشاه روم آمده است: «قَالَ أَيُّ الْمُلُوكِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَأَعْظَمْتُمْ عَفْوَاً وَأَخْرَضْتُمْ عَلَى الْمَعْرُوفِ» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۳۵) (ترجمه: کدام پادشاه برتر است؟ گفت: مهربان ترین آنان به مردم، بخشنده ترین آنان و کوشا ترینشان در انجام کار نیک). همچنین در پاسخ موبد به پرسش پادشاهان در مورد بزرگی آمده است: «رُوي أَنَّ بَعْضَ مَلُوكِ الْفَرَسِ سَأَلَ حَكِيمًا مِنْ حُكَمَائِهِمْ...: فَمَا صَلَاحُ الْمَلِكِ؟ قِيلَ: الرِّفْقُ بِالرَّعِيَّةِ، وَأَخْذُ الْحَقِّ مِنْهُمْ فِي غَيْرِ مَشَقَّةٍ، وَأَدَاؤُهُ إِلَيْهِمْ عِنْدَ أَوَانِهِ، وَسَدُّ الْفُرُوجِ، وَأَمْنُ السُّبُلِ، وَإِنصَافُ الْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ، وَأَنْ لَا يَغْرِطُ الْقَوِيُّ عَلَى الضَّعِيفِ» (ابن المنقذ، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۲-۵۳) (ترجمه: روایت شده که یکی از پادشاهان ایرانی از حکیمی از حکیمانشان پرسید: صلاح حکومت در چیست؟ گفت: مهربانی با مردم و گرفتن حق آنان و دادن حق آن ها به موقع و تأمین نیازها و ایمن کردن راهها و گرفتن حق مظلوم از ظالم و اینکه قوی را در مقابل ضعیف تشویق به ستم نکند.)

این نکته به اندازه ای نزد امام علی (ع) مهم است که هرگاه کسی را برای جایی منصوب می کردند، اولین توصیه و سفارش به او، مردم دوستی بود. این نکته در نامه های ایشان به مالک اشتر، محمد بن ابوبکر، کارگزاران مالیاتی، عبدالله بن عباس و همچنین در نامه به امام حسن (ع) به خوبی دیده می شود.

آن حضرت زمانی که مالک اشتر را والی مصر می کند، نامه ای به ایشان می نویسد و یکی از نکاتی که بارها در لابه لای نامه به آن اشاره می کند، مردم دوستی است: «... وَأَشْعُرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعاً ضَارِباً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ...» (نامه، ۵۳) (ترجمه: مهربانی به مردم را پوشش قلب خود قرار ده و به همه آنان مهربانی کن و مبادا هرگز چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت می دانی.)

همچنین زمانی که محمد بن ابوبکر را به حکومت مصر منصوب می‌کند، نحوه مردم‌دوستی را با استعاره‌های زیبا به او گوشزد می‌کند: «... فَأَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَأَبْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ.» (نامه، ۲۷) (ترجمه: بال‌های محبت را برای آن‌ها بگستر و پهلوئی نرمش و ملایمت را بر زمین بگذار، چهره خویش را برای آن‌ها گشاده دار و تساوی در بین آن‌ها حتی در نگاه‌هایت را مراعات کن.)^(۴)

۲-۸-۲. وحدت و اتحاد

انوشروان، وحدت و اتحاد را یکی دیگر از دلایلی می‌داند که باعث موفقیت، سربلندی و فرمانروایی ملّت‌ها می‌شود: «... وَذَلِكَ أَنَّ ... وَالْإِجْتِمَاعَ ... يَكُونُ الْعِزُّ وَالْقُدْرَةُ وَالسَّلْطَانُ» (ج ۱: ۲۰۹) (ترجمه: عزت، قدرت و فرمانروایی، در گرو اتحاد است.)

حضرت علی (ع) اتحاد را عامل عزت مسلمانان می‌داند: «وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالإِجْتِمَاعِ.» (خطبه، ۱۴۶) (ترجمه: و اگر مسلمانان کم‌اند، ولی با اسلام زیادند و به واسطه اتحاد، قدرتمند و عزیز هستند.)

۲-۸-۳. عدالت

از نگاه انوشروان، عامل دیگری که باعث موفقیت و ثبات دولت‌ها می‌شود، وجود عدالت در جامعه و پایبندی به آن است. او عدالت‌خواهی را یکی از عوامل تثبیت حکومت خود می‌داند:

«وَلَكِنِّي نَلِثُ هَذِهِ الرَّثْبَ بِالصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ، وَالْحُبِّ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْوَفَاءِ وَالْعَدْلِ ...» (ج ۱: ۲۰۷) (ترجمه: من به وسیله درستی، راستی، مردم‌دوستی، وفاداری و عدالت به این جایگاه رسیدم.)

از خلیفه دوم نقل شده است: «تَعَلَّمْتُ الْعَدْلَ مِنْ كَسْرِي» (المقدسی، ۱۹۰۶: ۸) (ترجمه: عدالت را از انوشروان آموختم.)

حضرت علی (ع) نیز در نامه به مالک اشتر، از او می‌خواهد که در برخورد با رعیت، عدالت را در پیش گیرد: «وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ...» (نامه، ۵۳) (ترجمه: بهترین روشی چشم‌زمامداران، برقراری عدل است.) همچنین در خطبه ۱۵، خطاب به عثمان که اموال بیت‌المال را به خویشاوندانش بخشیده بود، فرمود که این اموال را به صاحبانشان بازمی‌گرداند، زیرا در عدالت برای همه مردم گشایش است: «... فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً...»^(۵) (ترجمه: در عدل گشایش است...)

۲-۸-۴. نیکی به نیازمندان

انوشروان در عبارت‌های پایانی‌اش و با استفاده از فعل‌های امری، مردم را به انجام کارهای مهمی ملزم می‌کند. اولین مسئله‌ای که به آن تأکید می‌ورزد، رسیدگی به نیازمندان و مستمندان و حمایت از آنان است: «عَلَيْكُمْ بِمَوَاسَاةِ أَهْلِ الْفَاقَةِ...» (ج ۱: ۲۰۹)^(۶) (ترجمه: بر شماست که با فقرا همدردی کنید.)

در بخش‌های مختلف نامه ۵۳ نیز بارها به نیکی و اهتمام به امور نیازمندان سفارش شده است. تأکید علی (ع) بر رسیدگی به طبقات ضعیف جامعه را در بخشی از این نامه می‌توان دید: «... الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم والمساكين والمحتاجين...» (ترجمه: خدا را خدا را! در مورد طبقه پایین، مسکین‌ها و نیازمندان، کسانی که هیچ چاره‌ای ندارند).

در یکی از بخش‌ها که حضرت به تقسیم طبقات جامعه می‌پردازند، مستمندان را قشری می‌دانند که باید بیشتر به آن‌ها بخشش شود: «... الطبقة السفلى من اهل الحاجة والمسكنة الذين يحق رفقهم ومعونتهم...» (همان) (ترجمه: طبقه پایین از مساکین و نیازمندان و آنان که یاری و رسیدگی به حالشان واجب است).

۲-۸-۵. احترام به همسایگان

انوشروان، خواستار احترام به همسایگان و بیگانگانی است که در میان آن‌ها زندگی می‌کنند و توصیه می‌کند که در برخورد با آنان ظلم و ستم نکنند: «... وأكرموا جوار من جاوركم. وأحسنوا ضحبة من دخل من الأمم فيكم، فإنهم في ذمتي. لا تجبهوهم ولا تظلموهم.» (ج ۱: ۲۰۹) (ترجمه: هر کس با شما هم‌جوار است، باید او را گرمی بدارد. با مردمانی که از ملت‌های دیگر در میان شما به سر می‌برند، نیک‌رفتاری کنید، زیرا آنان در پناه من هستند و موجب رنج آن‌ها نشوید و بر آن‌ها ستم نکنید).

در نامه ۴۷ نیز یکی از مسائلی که مورد تأکید قرار گرفته، برخورد خوب با همسایگان است: «والله الله في جيرانكم، فإنهم وصية نبيكم، ما زال يوصي بهم حتى ظننا أنه سيورثهم.» (ترجمه: خدا را خدا را که در مورد همسایگان خود خوش‌رفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌فرمود تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه‌ای از ارث برایشان قرار خواهد داد.) و همچنین در خطبه ۱۹۳، آزار نرساندن به همسایه را از ویژگی‌های پرهیزگاران می‌داند: «... ولا يضار بالجار.» (ترجمه: ... و به همسایه زیان نرسانید).

۲-۸-۶. وفاداری به عهد و پیمان

انوشروان، وفاداری را یکی دیگر از عواملی می‌داند که باعث رشد و پیشرفت او شده است و تمسک جستن به این امر را دلیل موفقیتش می‌داند: «ولكني نلت هذه الرتب... والوفاء...» (ج ۱: ۲۰۷)؛ همچنین در بخش پایانی خطبه‌اش سفارش می‌کند که مردم باید به عهد و پیمانی که با یکدیگر می‌بندند، وفادار باشند و پیمان‌شکنی نکنند: «... واحفظوا أمانتكم وعهدكم...» (ج ۱: ۲۰۹) (ترجمه: امانت و پیمانتان را حفظ کنید).

از رستم نقل شده است: «إذا ذهب الوفاء نزل البلاء.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۱۲) (ترجمه: اگر وفاداری از بین برود، بلا نازل می‌شود).

علی (ع) نیز در نامه به مالک اشتر به او توصیه می‌کند که هرگز پیمان‌شکنی نکند و حتی اگر با دشمنش

عهدی بست، حتماً به آن وفادار باشد و جان خودش را سپر پیمانش قرار دهد: «وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْتَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ لَكَ عُقْدَةً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ، وَأَنْزَعِ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فِرَاضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً، مَعَ تَفْرِيقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشْتِيتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ. وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ.» (نامه، ۵۳)

(ترجمه: اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد شد، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش و آنچه برعهده گرفتی امانت‌دار باش و جان خود را سپر پیمان خود قرار ده، زیرا هیچ‌یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند. تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا آینده ناگوار پیمان‌شکنی را آزموده بودند.)

در ادامه از مالک می‌خواهد که در اجرای عهد و پیمان دشمن را فریب ندهد؛ زیرا هر عهد و پیمانی که با نام خدا منعقد می‌شود، خداوند آن را مایه رحمت و آسایش بندگانش قرار داده است: «... فَلَا تَغْلِبَنَّ بِدِمَّتِكَ، وَلَا تَحْسَبَنَّ بَعْدَكَ، وَلَا تَحْتَلَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْرِيءُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيماً يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، يَسْتَفِيضُونَ إِلَيْهِ جَوَارِهِ...»

(ترجمه: پس هرگز پیمان‌شکن مباش و در عهد خود خیانت مکن و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی‌دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می‌گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان و پناهگاه امنی برای پناه‌آوردگان قرار داده است تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند.)

در پایان خطبه، انوشروان پیروی از امور پسندیده و دوری از ردایی که برشمرده بود را بر مردم واجب می‌داند و تمام قدرت و توان را از خدا می‌داند: «فَعَلَيْكُمْ بِمَا أَمَرْنَاكُمْ بِهِ، وَاحْتَدُوا مَا هَمَّيْنَاكُمْ عَنْهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.» (ج ۱: ۲۰۹) (ترجمه: بر شما واجب است که امر ما را اطاعت کنید و از آنچه شما را از آن بازداشتیم بر حذر باشید و هیچ نیرویی جز از سوی خداوند نیست.)

۳. نتیجه

۱. محور اصلی خطبه انوشروان، دعوت به جهاد با نفس به‌عنوان خطرناک‌ترین دشمن برای آدمی است، به‌ویژه در زمانی که دشمن خارجی سرکوب شده است.

۲. خطر نفس آدمی که همواره میل به برتری دارد و در این مسیر دچار حسادت، بدخواهی، سخن‌چینی و... می‌شود در دو فرهنگ ایرانی و اسلامی سخت مورد توجه قرار گرفته است؛ در هر دو فرهنگ، این امیال پست انسانی از عوامل مهم سقوط حکومت‌ها برشمرده شده و نسبت به خطر آن هشدارهای جدی داده شده است.

۳. از مقایسه این مضامین مشترک در مضمون جهاد با نفس و سقوط حکومت‌ها و پایداری آن‌ها در خطبه انوشروان و فرهنگ اسلامی به‌ویژه سخنان علی (ع) در نهج‌البلاغه می‌توان نتیجه گرفت که ایرانیان باستان از طریق تجربه،

عقلائیّت و احتمالاً تعالیم ادیان کهن، بسیاری از مضامین برجسته سیاسی، اجتماعی و اخلاقی را می‌شناخته و علت استقبال آن‌ها از دین اسلام این بود که گمشده خود را در تعالیم اسلامی پیدا کرده بودند. هر چند دخل و تصرف ابن مسکویه را در این خطبه برای هم‌سو کردن با فرهنگ اسلامی نمی‌توان نادیده گرفت.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱). پیشینه خطابه در دوران مختلف: یونان: ارسطو با مطالعه آثار تدوین شده در فن خطابه و تأثیر گسترده سوفسطاییان که سخنورانی ماهر در یونان بودند، اصول و مبانی خطابه را پایه‌گذاری کرد. در عصر عباسی و هم‌زمان با ورود علوم یونان و ترجمه آن‌ها به زبان عربی، فن خطابه ارسطو از سریانی به عربی ترجمه شد و در اختیار فیلسوفان و مبتکران اسلامی قرار گرفت و آن‌ها هر یک به سهم خود در پروراندن اصول و مبانی این علم، نقش بسزایی ایفا کردند (رک: شریعتی سبزواری، ۱۳۸۱: ۳۲).

دوران جاهلی: برخی صاحب‌نظران عرب از رواج خطبه در دوران جاهلی سخن گفته‌اند، به این سبب که در آن روزگار، حکومت و نظام اجتماعی خاصی وجود نداشته است. بزرگان و رؤسای قبایل برای ابلاغ پیام خود و هدایت مردم به ایراد خطبه می‌پرداخته‌اند. (ر.ک: عطیه، ۱۹۹۷: ۶۷) در تاریخ ادب عربی نام چند خطیب در دوره جاهلی به چشم می‌خورد؛ از جمله اکثم بن صیفی، قس بن ساعده، ابوطالب عموی پیامبر و... (ر.ک: فقهی و غفاری، ۱۳۹۰: ۱۶۵، ۱۷۰ و ۱۷۱).

دوران اسلامی: علاقه مردم به درک محتوای دینی و دستورالعمل‌های سیاسی موجب شد که خطابه در عهد اسلامی رواج بسیاری پیدا کند و مردم به آن مشتاق شوند و برای شنیدنش در محافل، مجالس، قصرهای خلفا و امرا و حتی در خانه‌های شخصی گرد آیند، زیرا اسباب و علل آن فراهم بود و جامعه با آیینی تازه آشنا شده بود، دینی که دعوتش را به همه‌جا گسترش می‌داد و با دشمنانش دست به گریبان بود و واعظان را بر منبرها به سخن آورده بود تا ایمان مردم را به دین جدید بارور سازند (ر.ک: فاخوری، ۱۳۸۵: ۳۱۷-۳۱۸).

پیشوای خطیبان دوره اسلامی، پیامبر (ص) بود و خود فرمودند: *أنا أفصح العرب*. پس از پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) قرار داشت. از دیگر خطیبان این دوره می‌توان به ابوبکر، حجاج بن یوسف، سهیل بن عمرو، عبدالله بن زبیر، بشر بن محص، سعد بن ربیع، عبدالله بن عباس، جبیر بن مطعم، سعید بن مسیب، قتاده، عمرو عاص، عبدالله بن ابی ربیع اشاره کرد (ر.ک: فقهی و غفاری، ۱۳۹۰: ۱۶۹).

خطبه‌های علی (ع): جاحظ در مورد خطیبان صدر اسلام می‌گوید: ابوبکر، عمر و عثمان هر سه خطیب بودند، ولی امام علی (ع) خطیب‌ترین آن‌ها بود (ر.ک: الجاحظ، ۱۹۴۸، ج ۱: ۹۷) در نهج البلاغه، ۲۴۱ خطبه از حضرت نقل شده است. حضرت در این خطبه‌ها شنونده را به فکر و تأمل دعوت می‌کند و با استفاده از مباحث فلسفی و کلامی، اصول و مبانی دین اسلام را به خواننده عرضه می‌کند. از اندرز و بشارت به‌عنوان ابزاری برای ارشاد استفاده می‌کند، اصول و مبانی اخلاقی را به آن‌ها می‌آموزد و آن‌ها را به جهاد در راه خدا تشویق می‌کند (ر.ک: فقهی و غفاری، ۱۳۹۰: ۱۶۷ و ۱۷۹).

ایران باستان: یکی از سنت‌های رایج در ایران باستان، ایراد خطبه در هنگام تاج‌گذاری پادشاهان بوده است. در شاهنامه فردوسی، تاریخ طبری و غرر السیر ثعالبی، خطبه‌هایی از شاهان اساطیری چون کیومرث، هوشنگ، طهمورث،

شاهان دوره پهلوانی مانند فریدون، منوچهر، نوذر، کیقباد و نیز از شاهان دوره تاریخی چون بهمن، داریوش، بوران دخت، اردشیر بابکان و ... نقل شده است. محمدزاده و همکاران پس از مقایسه بیش از ۵۰ خطبه از شاهان ایرانی، نشان داده‌اند که روایات سه کتاب شاهنامه، غرر السیر و تاریخ طبری در این خصوص بسیار به هم نزدیک است؛ همچنین به مضامین مشترک اخلاقی، دینی، سیاسی این خطبه‌ها اشاره کرده، به این نتیجه رسیده‌اند که تأکید بر فره ایزدی، عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری، صدرنشین موضوعات این خطبه‌هاست (ر.ک: ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۳۱). مضامین خطبه‌ها در ایران باستان نیز در دو بخش دینی و سیاسی قابل بررسی است: در بُعد دینی، بیشتر بر ستایش خداوند تأکید می‌شود و پادشاه اعلام می‌کند پروردگار، تاج و تخت سلطنت را به او ارزانی داشته است، زیردستان را به دینداری و اطاعت از فرمان خدا، امید به پروردگار، نشکستن پیمان الهی، توکل به خدا و مسائلی مانند این فرامی‌خوانند. در بُعد سیاسی، پادشاه به بیان وظایف و مسئولیت‌های خود در اداره کشور می‌پردازد و در زمینه مسائلی مانند ایجاد امنیت، اجرای عدالت، رسیدگی به تهی‌دستان، اهتمام در آبادانی کشور، مبارزه با ستمگران، رسیدگی به مشکلات مالی کارگزاران و گشوده‌بودن دربار بر روی همگان، خود را متعهد می‌داند. گاهی نیز حکمران به بیان وظایف مردم و کارگزاران در برابر پادشاه می‌پردازد و لزوم تبعیت از فرمان پادشاه، لزوم رعایت عدل و انصاف و پابندی به اصول اخلاقی، تسلط بر خشم و عصبانیت و مسائلی از این دست را یادآور می‌شوند (ر.ک: محمدزاده و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۱۵-۱۴۴).

همچنین از اشاراتی که برخی از مورخان نظیر «هردوت» و «گزنفون» از وضع اجتماعی ایران در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند، فهمیده می‌شود که در ایران قبل از اسلام، سخنرانی از طرف پادشاه و سرداران در مقابل لشکریان معمول بوده و بعضی از موبدان نیز خطابه‌های مذهبی را در جشن‌ها و مناسبت‌های دیگر در معابد و آتشکده‌ها ایراد می‌کردند (ر.ک: شریعتی سبزواری، ۱۳۸۱: ۳۲). این خطبه‌ها معمولاً به وسیله دبیران و متصدیان امور دیوانی نوشته می‌شد و به‌طور کلی وظیفه دبیر اول یا «ایران دبیر» بود (ر.ک: میراحمدی، ۱۳۹۰: ۳۶۱).

(۲) منبع برای نقل خطبه انوشروان، کتاب تجارب الأمم ابن مسکویه چاپ ۲۰۰۰ میلادی است که برای رعایت اختصار، فقط به شماره جلد و صفحه آن اشاره شده است.

(۳) البته نباید نقش مترجم را در رویکرد اسلامی این خطبه نادید گرفت، بعید نمی‌نماید که در متن اصلی خطبه مطالبی مربوط به دین زرتشت، آتش‌پرستی و دوگانه‌پرستی وجود داشته که ابن مسکویه در ترجمه، آن‌ها را حذف کرده است. کما اینکه انوشروان در ابتدای خطبه یکی از افتخارات خود را تأسیس چند آتشکده در قسطنطنیه می‌داند: «وأقیم بیوت التیوان بقسطنطنیه»؛ از دیگر سو، استقبال شگفت‌انگیز ایرانیان از دین اسلام و فداکاری آن‌ها در نشر آن و تلاش‌های علمی کم‌نظیر آنان در راه توسعه علوم اسلامی را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که جریان‌های فکری مشترک در اندیشه‌های ایرانی و اسلامی، موجب جذب ایرانیان به فرهنگ اسلامی شد، این اشتراک، با معیارهایی چون تجربه، واقع‌نگری، خردورزی و تعالیم ادیان، قابل درک است و نشانگر حقایق مشترک و پیوندهای تاریخی، فرهنگی و اعتقادی این دو ملت، در قالب سلسله‌ای از حقایق متصل به هم است. (سبزیان‌پور و صالحی، ۱۳۹۱ الف: بیست و نه).

(۴) تأکید به این مسئله در نامه‌های ۵۱، ۳۱، ۵۳، ۴۶، ۱۸، ۵، ۶۰ و حکمت‌های ۱۰ و ۲۴ دیده می‌شود.

(۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی دادورزی ایرانیان در منابع عربی و مقایسه آن با نهج البلاغه» به تفصیل به بررسی عدالت ایرانیان پرداخته شده است. (ر.ک: سبزیان‌پور و صالحی، ۱۳۹۱ ب: ۱۴۵-۱۶۹).

(۶) نویری نیز این نکته را درباره شاهان ایرانی به خوبی نشان داده است: «وكان الفرس ينتصبون لذلك بأنفسهم في أيام معلومة لا يمنع عنهم من يقصدهم فيها من ذوى الحاجات وأرباب الصّرووات. (التویري، ۱۴۲۳، ج ۶: ۲۶۶) (ترجمه: پادشاهان ایرانی روزهای خاصی را برای خود قرار می دادند و مانع حضور نیازمندان که قصد ملاقات با آنها را داشتند، نمی شدند.)

کتابنامه

الف: کتابها

• نهج البلاغه

۱. آمدی، عبدالواحد (۱۴۱۰)؛ غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم: دار الکتب الاسلامی.
۲. ابن القتیبه، أبو محمد عبد الله (۱۴۱۸)؛ عیون الأخبار، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن المسکویه، أبو علی أحمد بن محمد (۲۰۰۰)؛ تجارب الأمم وتعاقب المهمم، تحقیق: أبو القاسم إمامی، طهران: سروش.
۴. ----- (۱۴۱۶)؛ الحکمة الخالدة، تحقیق: عبد الرحمن بدوی، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
۵. ابن المنقذ، ابو المظفر (۱۴۰۷)؛ لباب الآداب، لتقیق: أحمد محمد شاکر، القاهرة: مكتبة السنة.
۶. التّوحیدی، ابوحیان (۱۴۰۸)؛ البصائر والذخائر، تحقیق: د. وداد القاضي، بیروت: دار صادر.
۷. ارسطو، طاليس (۱۹۷۹)؛ الخطاب، حقه وعلق علیه: عبد الرحمن بدوی، بیروت: دار القلم.
۸. الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۴۸)؛ البيان والتبيين، القاهرة: لجنة التألیف والترجمة والنشر.
۹. خوانساری، محمد (۱۳۶۸)؛ دوره مختصر منطق صوری، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. سبزیان پور، وحید و پیمان صالحی (۱۳۹۱ الف)؛ حکمت های ایرانیان باستان در منابع عربی، تهران: یاردانش.
۱۱. شایب، أحمد (۲۰۰۳)؛ الاسلوب، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
۱۲. شریعی سبزواری، محمدباقر (۱۳۸۱)؛ درباره سخن و سخنوری، قم: بوستان کتاب.
۱۳. العسکری، ابوهلال (۱۹۵۲)؛ الصناعتین، بیروت: دار الإحیا الکتب العربیة.
۱۴. عطیة، محمد هاشم (۱۹۹۷)؛ الأدب العربي وتاریخه في العصر الجاهلي، بیروت: دار الفكر العربي.
۱۵. الفاخوری، حنا (۱۳۸۵)؛ تاریخ الأدب العربي، تهران: توس.
۱۶. فروغی، محمدعلی (۱۳۸۲)؛ آیین سخنوری، تهران: زوآر.
۱۷. فیض الاسلام، سید علی نقی (۱۳۷۹)؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام.
۱۸. الكليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷)؛ الكافي، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۱۹. المجلسي، محمد باقر (۱۴۰۳)؛ بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۲۰. محمّدی ملایری، محمّد (۱۳۸۵)؛ تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر عباسی به عصر اسلامی، جلد ۴، تهران: توس.

۲۱. المسعودي، علي بن حسين (۱۳۴۶)؛ **مروج الذهب ومعادن الجوهر**، القاهرة: المطبعة المصرية.
۲۲. المعوش، سالم (۲۰۰۱)؛ **القواعد المعرفية الإسلامية في أدب صدر الإسلام**، بيروت: دار النهضة العربية.
۲۳. المقدسي، شمس الدين (۱۹۰۶)؛ **أحسن التتاسيم في معرفة الأقاليم**، هلند: ليدن.
۲۴. میراحمدی، مریم (۱۳۹۰)؛ **تاریخ تحولات ایران شناسی**، تهران: طهوری.
۲۵. نصیرالدین طوسی، محمد بن احمد (۱۳۲۶)؛ **أساس الإقتباس**، تهران: دانشگاه تهران.
۲۶. التویری، شهاب الدین (۱۴۲۳)؛ **نهایة الأرب في فنون الأدب**، القاهرة: دار الكتب والوثائق القومية.
۲۷. البوسی، نور الدین (۱۴۰۲)؛ **المحاضرات في اللغة والأدب**، تحقیق وشرح: محمد حجی و أحمد شرقاوی، بیروت: دار الغرب الإسلامي.

ب: مجلات

۲۸. حصاوی، محمدجواد (۱۳۹۲)؛ «بررسی تطبیقی نثر دوره جاهلی و دوره اسلامی با رویکرد قرآنی»، **فصلنامه مطالعات ادبی - قرآنی**، دانشکده اصول الدین قم، سال اول، شماره ۱، صص ۳۷-۷۱.
۲۹. سبزیان پور، وحید و پیمان صالحی (۱۳۹۱ ب)؛ «بررسی دادورزی ایرانیان در منابع عربی و مقایسه آن با نهج البلاغه»، **نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی**، سال دوم، شماره ۴، صص ۱۴۵-۱۶۹.
۳۰. ----- (۱۳۹۳)؛ «بازتاب دیانت ایرانیان باستان در منابع عربی»، **نشریه پژوهش‌های علوم تاریخی**، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، دوره ۶، شماره ۲، صص ۹۹-۱۱۸.
۳۱. فقهی، عبدالحسین، محمدرضا غفاری (۱۳۹۰)؛ «بررسی تطوّر خطابه در دوره جاهلی و صدر اسلام»، **فصلنامه لسان مبین**، سال دوم، دوره جدید، شماره چهارم، صص ۱۶۰-۱۸۱.
۳۲. محمدزاده، مریم؛ علی رضائی و رسول عبادی (۱۳۹۳)؛ «منشور سلطنت و خطبه پادشاهان ایران باستان (با تأملی در شاهنامه، تاریخ طبری، غرر الأخبار ملوک الفرس و سیرهم)»، **پژوهشنامه ادب حماسی**، سال دهم، شماره هجدهم، صص ۱۱۵-۱۴۴.

ج: پایان‌نامه

۳۳. فرجی، علیرضا (۱۳۸۵)؛ **بررسی شخصیت انوشروان از باستان تا دوره اسلامی**، استاد راهنما: فرح زاهدی، رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران.

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)
كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، کرمانشاه
السنة الثامنة، العدد ٣١، خريف ١٣٩٧ هـ. ش / ١٤٤٠ هـ. ق / ٢٠١٨ م، صص ٧١-٩١

دراسة المضامين لخطبة أنوشروان السياسية ومقارنتها مع نهج البلاغة^١

وحيد سبزيان پور^٢

أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي، کرمانشاه، إيران

حديث دارابي^٣

الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي، کرمانشاه، إيران

الملخص

إحدى الخطب التي اغفلها الباحثون في مجال الدراسات الإيرانية خطبة سياسية ألقاها أنوشروان في خريبات حكمه اثر استتباب السلام و الامن. تألفت الخطبة من اجزاء متعددة ولكن محورها الرئيسي هو الجهاد الأكبر او مكافحة الميول النفسية التي تحظى بأهمية قصوى في التعليمات الإسلامية. اهم نماذج الأهواء النفسانية التي اعتبرها أنوشروان أسبابا لزعة الدول و اسقاط الحكومات هي كالتالي "النميمة، الحسد، الفرقة، الضيم. من الملفت ان الكسرى الإيراني أنوشروان عبر عن خطورة النفس الامارة بالسوء بـ «اعدى عدوكم» و «عدوكم الباطن» كما عد العاهل الإيراني الشهير، الرعية و المحبة والوحدة و الوثام و الاهتمام بذوي الحاجة و رعاية الجار والتآخي و التحاب والوفاء بالعهود و ... عوامل من شأنها ان تعزز الحكومات. يستهدف هذا البحث واعتمادا على المنهج الوصفي التحليلي التعريف بهذه الخطبة اولا و دراسة مضامينها المشتركة مع نهج البلاغة للامام علي(ع) ثانيا.

الكلمات الدلالية: الأدب المقارن، خطبة أنوشروان، الجهاد الأكبر، نهج البلاغة.



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی